

زنده باد **رفراندم** اما از نوع سوم آن!

"رفراندم" بحث هفته‌های اخیر گرایش‌های سیاسی ایران است. طرح چند تن از فعالان سیاسی با عنوان "فراخوان ملی برگزاری رفراندم" زمینه پیدایش و گسترش این بحث‌ها بوده است. آنچه تحت عنوان کلی "رفراندم" مطرح می‌شود به طور عمده حاوی سه طرح و اندیشه مختلف می‌تواند باشد:

- 1- رفراندم برای پایان دادن به جمهوری اسلامی و بر سر ساختار نظام و حکومت آینده، با پشتیبانی خارجی، با اتکا یا بدون اتکا به نیروی داخلی،
- 2- رفراندم برای پایان دادن به جمهوری اسلامی و بر سر ساختار و نظام حکومتی آینده تنها با اتکا به نیروی داخلی،
- 3- رفراندم برای تغییر قانون اساسی فعلی، به سود گسترش و تعمیق اصلاحات.

چنان که از اظهار نظرها بر می‌آید و مرور بحث‌های مجلس ششم نیز نشان می‌دهد، اصلاح طلبان داخل ایران، ضمن اینکه به طور کلی از رفراندم نوع سوم پشتیبانی می‌کنند، با رفراندم نوع اول و دوم مخالفند. با نوع اول به لحاظ سیاسی و پیامدهای آن برای استقلال ملی و با نوع دوم به لحاظ نظری و ناممکن دانستن آن و یقین به توان متحول ساختن همین نظام و همین جمهوری.

آنها، در واقع رفراندم **نوع دوم** را در شرایط کنونی ایران پیشاپیش از لحاظ نظری و عملی منتقدی می‌دانند، زیرا جنبش داخلی کشور، خود اهداف خویش را بر اساس نیروی خود تعیین می‌کند و اگر نیروی داخلی بتواند چنان فشاری به وجود آورد که حکومت را ناگزیر از پذیرش رفراندم برای سرنگونی خود کند، پیش از آن، توانسته است اصلاحات را به حاکمیت تحمیل کند و بنابراین جایی برای چنین رفراندمی باقی نمی‌ماند.

اما امکان رفراندم از **نوع اول**، پیشاپیش منتقدی نیست، زیرا نیروی ثابت و معینی را در پشت سر خود دارد و بنابراین می‌تواند اهداف خود را از قبل و براساس آن نیرو تعیین کند.

جدی گرفته نشدن "فراخوان رفراندم" از سوی برخی اصلاح طلبان، ظاهراً ناشی از این پندار است که آن را رفراندمی از **نوع دوم** پنداشته‌اند، در حالی که موضوع این فراخوان چنان که از متن آن روشن است و دعوتی که از نیروهای بین‌المللی برای نظارت شده، رفراندمی از نوع اول است، که گویا در این صورت، نیروی وسیع خاموش جامعه، تحت حمایت و نظارت جهانی خواهد توانست به میدان آمده و در پای صندوق رای حرف نهائی خود را بزند.

چنین به نظر می‌رسد که در داخل جمع طراحان اولیه و پشتیبانان بعدی "فراخوان رفراندم" نیز همین مسئله موضوع نوعی اختلاف نظر شده است. در حالی که بخشی از امضا کنندگان اولیه فراخوان رفراندم از تشکیل "کمیته همه پرسى" و سپس "شورای رفراندم" سخن گفته‌اند- یعنی رفراندم را مسئله فوری ماه‌های آینده کشور می‌بینند- بخشی دیگر، "رفراندم" را يك "گفتمان"

می‌دانند که باید به تدریج میان مردم مطرح شود و سطره یابد و در نتیجه آن را "زمانبر" و تدریجی می‌دانند.

این اختلاف نیز ناشی از نبود درک واحد از نیروی پشتیبان رفراندم است. آنان که رفراندم را "زمانبر" و "گفتمان"ی می‌بینند، در واقع به زمینه آن در داخل و میان مردم می‌اندیشند که جایگیر شدن آن را روندی نسبتاً طولانی خواهد کرد، در حالی که به نظر می‌رسد هستند کسانی که معتقدند و یا شواهدی در اختیار دارند، که نیرویی جدی در عرصه بین‌المللی به سود این طرح وارد میدان خواهد شد. آن‌ها بر این اعتقادند، که نیروی مهم بین‌المللی توانایی جهت دادن افکار عمومی داخل را نیز خواهد داشت و بنابراین مسئله رفراندم را یک مسئله فوری ماه‌های آینده-پیش و پس از انتخابات ریاست جمهوری - در نظر می‌گیرند.

همین ابهام‌ها و شتابی که در موضع‌گیری‌ها، نسبت به "فراخوان رفراندم" وجود داشته، شکاف را به درون امضاکنندگان بعدی بیانیه و حتی خارج از آن نیز گسترش داده است. چنان که اکنون "اتحاد جمهوریخواهان ایران" که تا چندی پیش داعیه در انداختن طرحی نو داشت، در راس خود دچار تجزیه شده و حتی گروه اقلیت موسوم به "جمهوریخواهان لائیک و دمکرات" نیز به هواداران و مخالفان رفراندم تقسیم شده است. وضعی که اگر ادامه یابد به فروپاشی هر دو اتحاد و ایجاد یک ائتلاف جدید بر محور موافقت یا عدم موافقت با "فراخوان رفراندم" خواهد انجامید!

این اساس ماجرا به نظر می‌رسد و بقیه بحثها در واقع نوعی توجیه یا تبیین نظری در سمت این یا آن گزینه است.

این توجیهات چه هستند و چگونه می‌توان به ارزیابی و تحلیل گزینه سومی که در بالا اشاره شد رسید؟

دو دلیل عمده به سود یا به زیان رفراندم مطرح می‌شود:

الف- به نظر مدافعان رفراندم و چنان که در بیانیه فراخوان رفراندم ملی آمده است: "تجربه هشت سال گذشته نشان می‌دهد که با وجود قانون اساسی و ساختار کنونی، امکان اصلاح کشور در هیچ جهتی متصور نیست". بنابراین ادامه تلاش برای اصلاح با وجود قانون اساسی کنونی ناممکن است و مسئله امروز تغییر این قانون اساسی و این ساختاری از مسالمت‌آمیزترین راه یعنی رفراندم است.

ب- مخالفان رفراندم معتقدند قانون اساسی جزئی از ساختار حقوقی است، اما موانع تحولات و اصلاحات بیش از آن در ساختار حقیقی قدرت قرار دارد. یعنی نیرویی که قدرت آن را دارد قانون اساسی را در این یا آن سمت تفسیر و اجرا کند. باید این ساختار حقیقی را زیر ضربه گرفت و به سود تحولات تغییر داد، تا قانون اساسی به شکلی دیگر و در سمتی دیگر اجرا شود.

این حکم که "تجربه هشت سال گذشته نشان می‌دهد با وجود قانون اساسی امکان اصلاح متصور نیست" البته نادرست است. تجربه هشت سال گذشته درست برعکس نشان داد اصلاحات حتی در چارچوب همین قانون اساسی، کاملاً هم ممکن است. آنان که دوران ریاست جمهوری علی خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی را به خاطر دارند، حتی تصور جلسه‌ای را که روز شانزدهم آذر در حضور محمد خاتمی برگزار شد در خیال خود ناممکن می‌دانستند. آن موقع همین قانون اساسی بود اکنون نیز همان قانون اساسی است. این دستاورد و بخشی از همان اصلاحاتی است که انجام شده. نقش نیروهای امنیتی در این جلسه، اتفاقاً نشان از عمق اصلاحات تحمیل شده دارد. اما تجربه هشت سال گذشته ضمناً موانع تداوم و تعمیق یا بازگشت ناپذیر شدن اصلاحات را نیز نشان داد. بخشی از این موانع به بندها و اصولی از قانون اساسی باز می‌گردد، بخشی نیز

به محل تجمع ثروت و تولید و نیروی نظامی و قهریه و سازماندهی و شکل بندی مناسبات سنتی قدرت. این مجموعه همان چیزی است که تناسب قوای سیاسی و اجتماعی خوانده می‌شود و اکنون برخی به آن ساختار حقیقی قدرت می‌گویند.

معمولا میان این ساختار حقیقی قدرت با ساختار حقوقی دیواری نفوذ ناپذیر می‌کشند. گاه برای کم اهمیت جلوه دادن ساختار حقوقی، چنان که برخی مخالفان فراندم به آن معتقدند، و گاه به منظور مطلق کردن ساختار حقوقی که پاره‌ای از طرفداران فراندم آن را مانع و سد اصلی می‌شمارند. دیدگاه برخی مخالفان فراندم که قانون اساسی را از ساختار حقیقی قدرت به کلی منفک می‌دانند نیز نادرست است. قانون اساسی و **ساختار حقوقی** خود بخشی از **ساختار حقیقی قدرت** است و حتی نقش بسیار جدی در شکل بندی آن دارد. اما فقط بخشی از آن است نه همه آن. چنان که طرفداران فراندم می‌پندارند. تمام مسئله در اینجاست.

این‌ها نکات تازه‌ای نیست و به نظر می‌رسد اکنون در شرایط بحران همه جانبه حکومت، موافقت یا مخالفت با فراندم از مسئله پذیرش این یا آن منطق قوی تر بیرون رفته و مستقیما به این یا آن گزینش سیاسی، ناشی از نوع معینی از منافع یا شکل معینی از اعتقادات ایدئولوژیک تبدیل شده است. به دلیل همین وضع و در فقدان زمینه‌های جدید و دلزده از بحث تکراری و بی نتیجه، طرفین موافق و مخالف فراندم به حمله‌های شخصی به یکدیگر، تمسخر این یا آن طرح یا خراب کردن این یا آن شخصیت، و یافتن و ساختن انگیزه‌ها روی آورده‌اند، که مایه تاسف است. در همین چارچوب، برخی از مخالفان "فراخوان فراندم" این فراخوان را با انتخابات آینده ریاست جمهوری در پیوند می‌بینند و معتقدند طراحان این فراخوان طرفداران شعار "هرچه بدتر بهتر" هستند و "انگیزه" آنان از طرح این فراخوان جلوگیری از بسیج مردم برای انتخابات ریاست جمهوری آینده به منظور معتبر کردن فراندم مورد نظر خود است. معتقدان به این اندیشه چندین نکته را در نظر نمی‌گیرند:

1- هنوز مدرکی در دست نیست که معتقد باشیم طراحان "فراخوان فراندم" مدافعان شعار "هرچه بدتر بهتر" هستند. یا این فراخوان را با شتاب برای تاثیر گذاری "منفی" در انتخابات ریاست جمهوری آینده، با آگاهی از سرآشویی که پس از آن وجود خواهد داشت، تدوین کرده‌اند. البته در بین طرفداران فراندم (طیعا در خارج از کشور) کسانی هستند که تا چندی پیش از گزینه نظامی برضد ایران دفاع می‌کردند. عده ای نیز شاید فرصت طلبانه به این فراخوان پیوسته باشند، با این امید که پس از انتخابات ریاست جمهوری زمینه برای گزینه نظامی مورد نظر آنان از هر نظر آماده خواهد شد، اما این موضوعی عمومی نیست.

2- اندیشه فراندمی که در ذهن جامعه می‌نشیند و به نیرو تبدیل می‌شود، الزاما با آنچه طرح آن ریخته یا امضا شده یکی نیست. نه همه مدافعان فراندم مکلف به امضای سند خاصی هستند و نه همه کسانی که طرحی را امضا می‌کنند واقعا معتقد به فراندم و برقراری حکومت دمکراتیک هستند.

3- حتی اگر ادعا شود که طراحان یا اشخاص و گروه‌های اولیه امضا کننده فراخوان فراندم، آن را در چارچوب انتخابات ریاست جمهوری آینده و با شعار "هرچه بدتر بهتر" تدوین کرده باشند، این تصور درباره همه نیروهایی که به این فراخوان پیوسته‌اند یا خواهند پیوست صحیح نیست. به نظر ما، در صورت عقب نشینی حکومت و باز کردن راه برای برگزاری يك انتخابات نسبتا دمکراتیک صف طرفداران فراندم نیز تجزیه شده و طرفداران فرضی شعار "هرچه بدتر بهتر" در آن منزوی خواهند شد. هر قدر این عقب نشینی گسترده تر و انتخابات دمکراتیک تر باشد، این انزوا بیشتر خواهد بود. برعکس اگر حکومت بخواهد انتخابات ریاست جمهوری را

مانند انتخابات مجلس هفتم برگزار کند، دیگر جایی برای "بدتر و بهتر" باقی نخواهد ماند و در این صورت نیروی طرفداران رفراندم در خدمت همان جنبش عمومی برای بی‌اعتبار کردن انتخابات فرمایشی قرار خواهد گرفت.

بنابراین، خطر برای استقلال ایران فقط در این نیست که "حکومت" موقعیت واقعی کنونی خود را درک نکند و تصور کند می‌تواند همچنان در برابر تحولات مقاومت کند، خطر در این نیز هست که طرفداران تحولات به جای آن که نیروهایشان را بر ضد حکومت بسیج کنند آن را در رقابت با یکدیگر به کار گیرند، صحنه‌ای که در هفته‌های اخیر و در برخورد میان نیروهای صادق طرفدار و مخالف "فراخوان رفراندم" و ضرورت دگرگونی اساسی در ساختار حاکمیت و نظام حاکم شاهد آن بوده ایم.

با توجه به آنچه گفته شد، به نظر ما نیروی طرفداران رفراندم می‌تواند و باید در خدمت **تحویل عقب‌نشینی به حکومت قرار گیرد**. حتی اگر با این ادعای طراحان "فراخوان رفراندم" موافق باشیم که تجربه هشت سال گذشته نشان دهنده ناممکن بود اصلاحات بوده، این سخن به چه معناست؟ تجربه هشت سال گذشته چه بوده جز مبارزه برای اصلاحات؟ اگر این مبارزه نبود آیا امروز به چنین تجربه‌ای – به فرض – رسیده بودیم؟ سیطره رفراندم به عنوان یک "راه حل" نه بحث‌های روشنفکرانه "اول تخم مرغ بود؟ و یا "اول مرغ؟" از مسیر مبارزه برای ادامه اصلاحات عبور می‌کند تا با هر پیشروی یا ناکامی – که همیشه به طور نسبی و با توجه هدف تعیین می‌شوند و شانه به شانه هم پیش می‌روند – مردم بیشتر به ضرورت تحول عمیق‌تر متقاعد شوند.

شرکت یا تحریم انتخابات اشکالی از مبارزه است، راهپیمایی و تظاهرات و اعتصاب هم اشکال دیگری از مبارزه هستند، همچنان که رفراندم برای اصلاح یا حتی برای تغییر ساختار حاکمیت نیز شکل‌های دیگری از مبارزه و تحول است. هیچکدام از این شکل‌ها را نمی‌توان از پیش مطلق کرد و همه آنان نیز در شرایط معین مطلوب و گاه ناگزیرند، به شرط آن که مردم خود در تجربه و مبارزه خود به ضرورت آن معتقد شده باشند. وظیفه نیروی تحول خواه شرکت در هر حرکت اجتماعی و هم‌گامی با مردم (فقط نیم گام جلوتر از آن‌ها) و گسترش سازماندهی جنبش مردمی است. اینجاست که شکل سوم رفراندم، که برای تغییر قانون اساسی، باهدف پیشبرد اصلاحات است برجسته شده و معنایی اصلاحی به مفهوم تحول پیدا می‌کند و هر حادثه و رویدادی می‌تواند در خدمت آن قرار گیرد. از جمله انتخابات ریاست جمهوری آینده!